



The US-China Trade War and Its Impact on US Unilateralism

Sayed Taher Erfani¹

Abstract

One of the important global trends after Donald Trump's victory in 2016 was the emergence and intensification of trade disputes between the United States and its major trading partners. At the same time, trade tensions between the two leading global economic powers, the United States and China, have been very prominent; as most of scholars refer to it as "trade war." The aim of this article is to examine the impact of the trade war on US unilateralism. The question of the article is what is the impact of US-China trade war on US unilateralism? The hypothesis of the article is that the US-China trade war has weakened US unilateralism and, in order to prevent the decline of US hegemony, the United States seeks to create barriers and increase tariffs on China in order to continue its hegemony. The findings of the research show that the trade war between the United States and China is a manifestation of a power transition in the international system. As an emerging power with growing economic power, China is trying to increase its influence and position in the international system through global initiatives. In response to China's rise, the United States is trying to maintain its position as a world leader by imposing trade barriers on China in order to maintain its position in the international system. The United States believes that this strategy can delay the fall of American hegemony. This research analyzes the trade war and its impact on American unilateralism by using an analytical-descriptive method and primary and secondary sources.

Keywords: Trade war, power, United States, China, hegemony, tariffs, international system.

¹. Faculty Member, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Science, Khatam Al-Nabieen University, Afghanistan. erfani55@gmail.com

✓ **Received:** 12/07/2025; **Accepted:** 01/09/2025; **Published:** Summer 2025



جنگ تجاری آمریکا و چین و تأثیر آن بر یک‌جانبه‌گرایی آمریکا

سید طاهر عرفانی^۱

چکیده

یکی از روندهای مهم جهانی بعد از پیروزی دونالد ترامپ، در سال ۲۰۱۶، بروز و تشدید اختلافات تجاری ایالات متحده و شرکای بزرگ تجاری این کشور بود. در این میان، تنش‌های تجاری میان دو قدرت برتر اقتصاد جهانی، آمریکا و چین، بسیار برجسته بوده است؛ به گونه‌ای که از آن به «جنگ تجاری» تعبیر می‌کنند. هدف این مقاله بررسی تأثیر جنگ تجاری بر یک‌جانبه‌گرایی آمریکاست. پرسش مقاله این است که جنگ تجاری آمریکا و چین چه تأثیری بر یک‌جانبه‌گرایی آمریکا داشته است؟ فرضیه مقاله نیز این است که جنگ تجاری آمریکا و چین باعث تضعیف یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحده شده و برای جلوگیری از افول هژمونی ایالات متحده به دنبال ایجاد موانع و افزایش تعرفه‌ها بر چین است تا هژمونی خود را تداوم بخشد. یافته‌ها نشان می‌دهد که جنگ تجاری میان ایالات متحده و چین تجلی نوعی گذار قدرت در نظام بین‌الملل است. چین به عنوان قدرت نوظهور با توان اقتصادی در حال رشد، در تلاش برای افزایش نفوذ و جایگاه خود در نظام بین‌الملل از طریق ابتکارات جهانی است. ایالات متحده در واکنش به خیزش چین، در تلاش برای حفظ جایگاه خود به عنوان رهبر جهان با تحمیل موانع تجاری بر چین است تا از این طریق بتواند جایگاه خود را در نظام بین‌الملل حفظ کند. به باور ایالات متحده، این استراتژی می‌تواند سقوط هژمونی آمریکا را به تأخیر اندازد. در این تحقیق با استفاده از روش تحلیلی-توصیفی و منابع اولیه و ثانویه به تحلیل جنگ تجاری و تأثیر آن بر یک‌جانبه‌گرایی آمریکا پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: جنگ تجاری، قدرت، ایالات متحده، چین، هژمونی، تعرفه، نظام بین‌الملل.

^۱ عضو هیأت علمی دپارتمان روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه خاتم النبیین (ص) - افغانستان؛

erfani55@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۲۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۰؛ تاریخ انتشار: تابستان ۱۴۰۴

استناد به این مقاله: عرفانی، سید طاهر (۱۴۰۴) جنگ تجاری آمریکا و چین و تأثیر آن بر یک‌جانبه‌گرایی آمریکا، فصلنامه علمی-تحقیقی مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۲ (۶) صص ۱-۲۶

الف) تبیین مسأله

از زمان پایان یافتن جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده آمریکا به عنوان تنها کشور هژمون در نظام تک قطبی بین الملل بوده است (layne, 2009, p. 150) و سیاست های یک جانبه گرایانه را در نظام بین الملل دنبال کرده است. ایالات متحده برای چندین دهه متوالی بزرگ ترین اقتصاد جهان را نیز دارا بوده است (World Bank, 2019). ایالات متحده به عنوان یک قدرت هژمون و یک جانبه گرا، تلاش داشته تا جهان را متقاعد کند که نظم بین الملل لیبرال با ثبات ترین نظم بین الملل در مقایسه با انواع نظام های دیگر بوده است. هورل^۱ نظم بین الملل لیبرال را به عنوان نظامی تعریف می کند که در آن اصول بازار آزاد را در اولویت اول قرار داده، نقش نهادها یا سازمان های بین المللی را مورد توجه عمیق قرار داده و به دنبال ترویج ایده حقوق بشر و دموکراسی است (Hurrel, 2013, p. 66).

با وجود این، خیزش اقتصادی چین که از سال ۱۹۷۸ با اصلاحات اقتصادی و صنعتی سازی دینگ شیائوپینگ آغاز شد، بسیاری از نظریه پردازان را به این باور رساند که چین هژمونی و یک جانبه گرایی ایالات متحده را در نظام بین الملل با چالش مواجه کرده است. مجموعه ای از دانشمندان آمریکایی به این نتیجه رسیده اند که اقتصاد چین با میانگین ۹/۵ درصد به صورت سالانه تا سال ۲۰۱۸ افزایش و رشد را نشان می دهد و بانک جهانی نیز رشد اقتصادی چین را به عنوان «بزرگ ترین توسعه اقتصادی پایدار» در تاریخ یادآور می شود (Marrison, 2019, p. 205).

آنچه در سال های اخیر در روابط میان ایالات متحده و چین مشاهده می شود، گواه آن است که رقابت میان قدرت های بزرگ پس از سال ها دوباره از سر گرفته شده است. تقابلی که میان واشنگتن و پکن به ویژه پس از سال ۲۰۱۸ دیده شده و از آن به عنوان جنگ تجاری^۲ یاد می شود از یک سو، و رقابت های فناورانه بین دو کشور از سوی دیگر، بیان کننده این است که حوزه اقتصادی به مهم ترین موضوع رقابت بین دو قدرت بزرگ تبدیل شده است. در زمینه رقابت قدرت های بزرگ و راهبردهای کلان آن ها، ادبیات گسترده ای وجود دارد که اکثر آن ها در حوزه نظامی نگارش یافته اند و تنها تعداد کمی از آن ها کمک خواهند کرد که نقطه نظرانی

^۱. Hurrel

^۲. Trade War

راجع به جنگ در صحنه اقتصادی و علل و عوامل آن به منصفه ظهور رسانده شود (Pozen, 1984).

باوجوداین، رقابت اقتصادی قدرت‌های بزرگ موضوعی جدید نیست. درواقع، رقابت بین چین و ایالات متحده آمریکا در قرن ۲۱، شباهت غریبی با جنگ تجاری آلمان و بریتانیا در قرن ۱۹ دارد که هر دو رقابت در بحبوحه جهانی‌شدن اقتصادی و نوآوری فناورانه رخ داده‌اند، هر دو رقابت شامل ظهور خودکامگی با سیستم اقتصادی تحت حمایت دولت بوده‌اند که در مقابل دموکراسی با سیستم اقتصادی مبتنی بر بازار آزاد قد علم کرده‌اند. در هر دو دوره رقبا از لحاظ اقتصادی به شدت به یکدیگر وابسته بوده و تهدیدهای تعرفه‌ای نسبت به یکدیگر اعمال کرده‌اند. سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، سرقت فناوری و سرمایه‌گذاری مالی از دیگر رفتارهایی است که دست‌کم از یکی از طرفین رقابت در این دو دوره مشاهده می‌شود. این شباهت‌ها به قدری زیاد است که رقابت آلمان - بریتانیا می‌تواند الگویی برای بررسی و حتی سیاست‌گذاری دوره رقابت چین - آمریکا در نظر گرفته شود (Brunnermeier, Doshi & James, 2018, p.161). از سوی دیگر، از این شباهت‌ها می‌توان نتیجه گرفت که سیاست بین‌الملل از دیدگاه سیستمی، دست‌کم در بخش‌های کلان و منطقه‌ای تفاوت چندانی نکرده است و باوجود پافشاری بیشتر جامعه دانشمندان این رشته، می‌توان در قالب شباهت‌های رفتاری که در طی تاریخ روابط بین‌الملل در سطح کلان دیده می‌شود، الگوهای رفتاری نسبتاً پایدار ارایه کرد.

دغدغه و سؤال اصلی این مقاله آن است که جنگ تجاری آمریکا و چین چه تاثیری بر هژمونی و یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحده برجای خواهد گذاشت؟ برای یافتن پاسخ به این سؤال فرضیه مورد آزمون این است که با بررسی شاخص‌های جنگ تجاری مانند جنگ تعرفه‌ها و خروج از رژیم‌های بین‌المللی از جانب آمریکا و تأسیس بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی، سیستم پرداخت بین‌بانکی فرامرزی و راه ابریشم جدید یا ابتکار یک کمربند یک جاده ازسوی چین نتیجه گرفته خواهد شد که براساس نظریه گذار قدرت، چین به‌عنوان قدرت نوظهور به‌دنبال نظم مورد نظر خویش و برقراری موازنه در مقابل یک‌جانبه‌گرایی و هژمونی آمریکا بوده و یک‌جانبه‌گرایی آمریکا را تحت‌تأثیر قرار داده است.

ب) مرور آثار

در موضوع جنگ تجاری ایالات متحده و چین پژوهش‌های زیادی انجام شده که به چند نمونه در ادامه اشاره می‌شود. گونگ و لی^۱ (۲۰۱۸) در مقاله‌ای با عنوان «تحول در تجارت ایالات متحده در قبال چین و روابط ایالات متحده و چین» تحلیل‌های وسیع و گسترده‌ای در مورد عوامل مؤثر در جنگ تجاری از طریق دیدگاه‌های سیاسی و اقتصادی مطرح کرده‌اند. آن‌ها اتفاق نظر دارند که علل جنگ تجاری ایالات متحده و چین ناشی از کسری تجاری عظیم ایالات متحده بوده و اقدامات تجاری غیرقانونی و ناعادلانه چین و رقابت استراتژیک میان چین و ایالات متحده در زمینه‌های مختلف از جمله اقتصاد، سیاست و فناوری باعث جنگ تجاری میان دو قدرت بزرگ جهان شده است.

کاپوستینا و همکارانش^۲ (۲۰۱۸) در کنفرانسی با عنوان «جنگ تجاری ایالات متحده و چین، علل و پیامدها» چهار نتیجه مطلوب را که آمریکایی‌ها امیدوار بودند از جنگ تجاری به دست آورند، مورد شناسایی قرار داده‌اند: «۱. کاهش کسری تجارت دوجانبه و افزایش تعداد مشاغل؛ ۲. محدود کردن دسترسی شرکت‌های چینی به فناوری آمریکایی و جلوگیری از نوسازی دیجیتال صنعت در جمهوری خلق چین؛ ۳. جلوگیری از رشد قدرت نظامی چین و ۴. کاهش کسری بودجه فدرال». آن‌ها نتیجه گرفته‌اند که هیچ برنده‌ای در جنگ تجاری ایالات متحده و چین وجود نخواهد داشت؛ زیرا این جنگ تنها تولید جهانی و تجارت بین‌المللی را کند کرده و در نتیجه اقتصاد آمریکا و چین را مختل خواهد کرد.

چونگ و لی^۳ (۲۰۱۹) در مقاله‌ای با عنوان «فهم جنگ تجاری ایالات متحده - چین: علل، نتایج اقتصادی و بدترین سناریو» با بررسی علل و تأثیرات اقتصادی و پیش‌بینی بدترین سناریوی جنگ تجاری، بحث جامعی در مورد جنگ تجاری ایالات متحده و چین انجام داده‌اند. این تحلیل از دیدگاه تاریخی انجام شده است. در طول تاریخ، ایالات متحده درگیر جنگ‌های تجاری با کشورهای دیگر مانند اتحادیه اروپا و جاپان بر سر ارز، منسوجات، وسایل نقلیه و بسیاری از محصولات دیگر بوده است. نویسندگان براساس مطالعه موردی

¹. Gong & Li

². Kapustina et al

³. Chong & Li

مقایسه‌ای، علل اقتصادی و سیاسی به وجود آورنده دو جنگ تجاری را روشن کرده‌اند. یکی بین ایالات متحده و جاپان و دیگری جنگ تجاری جدیدتر میان ایالات متحده و چین. علل مشترکی که باعث جنگ‌های تجاری شده‌اند عبارت‌اند از: ۱. عدم تعادل تجاری؛ ۲. رقابت برای تسلط بر اقتصاد جهانی و ۳. انتخابات میان‌دوره‌ای ایالات متحده.

کیم^۱ (۲۰۱۹) در مطالعات خود با عنوان «محرک واقعی منابع تجاری ایالات متحده-چین» نظریه گذار قدرت را برای بررسی جنگ تجاری ایالات متحده و چین استفاده کرده است. در مقاله حاضر نیز این رویکرد اتخاذ شده است. استدلال کیم این بود که عامل اصلی و اساسی جنگ تجاری، ترس ایالات متحده به‌عنوان یک هژمون روبه‌زوال از چین به‌سرعت در حال ظهور است. وی به‌جای جنبه اقتصادی (اعمال تعرفه برای جبران کسری تجاری)، جنبه سیاسی (رقابت قدرت سیاسی) جنگ تجاری را برجسته کرده است. او برای اشاره به نظریه انتقال قدرت، به سه نمونه از چالش‌های چین برای یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحده اشاره کرده است: ساخت چین ۲۰۲۵، ایجاد بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا و طرح کمربند و جاده. بنابراین، براساس نظریه گذار قدرت، جنگ تجاری اساساً تلاشی از جانب ایالات متحده برای طولانی‌تر کردن هژمونی خودش است.

لیو و وو^۲ (۲۰۱۸) در مقاله دیگر با عنوان «فهم جنگ تجاری ایالات متحده و چین» جنگ تجاری ایالات متحده و چین را با تمرکز بر سه مسأله اصلی توصیف می‌کنند: ۱. مازاد تجاری بزرگ چین که مانع شغل در ایالات متحده شده است؛ ۲. استفاده چین از فناوری غیرقانونی منتقل شده از شرکت‌های آمریکایی برای توسعه صنایع پیشرفته خود؛ ۳. تغییرات سریع چین که امنیت ملی ایالات متحده و نظم بین‌الملل موجود را تهدید می‌کند.

با توجه به پژوهش‌های انجام شده در مورد جنگ تجاری ایالات متحده و چین، تمرکز این مقاله بر این است که جنگ تجاری ایالات متحده و چین باعث تأثیر بر یک‌جانبه‌گرایی و هژمونی آمریکا شده و اقدامات چین در حوزه‌های مختلف و رشد سریع این کشور هژمونی آمریکا را متأثر کرده است.

¹. Kim

². Liu, T., & Woo

ج) مفاهیم

۱. جنگ تجاری

در یک تعریف ساده، جنگ تجاری عبارت است از: افزایش تعرفه‌های وارداتی یک کشور علیه کشور دیگر. به مالیات یا عوارضی که بر کالاهای وارد شده به یک کشور تحمیل می‌شود، تعرفه اطلاق می‌شود. به‌دیگرسخن، دولت‌ها برای حفاظت از مشاغل داخلی نسبت به رقابت خارجی، اقدامات حمایت‌گرایانه را روی دست می‌گیرند. حمایت نیز شیوه‌ای است که برای موازنه کسری تجاری استفاده می‌شود و این وضعیت زمانی رخ می‌دهد که واردات یک کشور بر صادرات آن پیشی گیرد (قربانی، ۱۳۹۹، ص ۱۳۹). بنابراین، جنگ تجاری درگیری اقتصادی میان دو یا چند کشور است که با وضع تعرفه‌ها و محدودیت‌های تجاری تلافی جویانه بر کالاهای یکدیگر شکل می‌گیرد.

۲. یک‌جانبه‌گرایی

چندجانبه‌گرایی در عرصه بین‌الملل به معنای ائتلاف چند کشور برای پیشبرد یک هدف مشترک است. به عبارت دیگر، می‌توان گفت: هرگونه برنامه‌ای که اقدامات یک‌جانبه را مورد حمایت قرار دهد، یک‌جانبه‌گرایی گفته می‌شود. این اقدامات احتمالاً جوانب دیگر را نادیده می‌انگارد یا هم تمایل به سمت‌وسویی داشته باشد که جوانب دیگر با آن موافق نباشند. یک‌جانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی در سه ویژگی بنیادین از همدیگر متمایز می‌شوند. این سه ویژگی عبارت‌اند از: غیرقابل تقسیم بودن، اصول کلی رفتار و معامله به مثل پراکنده. هرچند نمی‌توان گفت که یک‌جانبه‌گرایی امر نامشروع و خلاف قواعد حقوقی است، اما برخلاف ارزش‌ها و اهدافی است که حقوق بین‌الملل عرفی و معاهده‌ای آن را دنبال می‌کند (اشتری، امیری، ابوئی، ۱۳۹۹، ص ۲۳۶۹).

د) مبانی نظری

دانشمندان روابط بین‌الملل معتقدند که ایجاد ثبات بین‌الملل مستلزم این مسأله است که در آن یک دولت پیش‌تاز در عرصه‌های مختلف به‌صورت داوطلبانه شبیه یک دولت در نظام بین‌الملل عمل کند و با بسیج منابع خود، اعم از اقتصادی و نظامی، کالاهای عمومی را برای جامعه بین‌الملل فراهم کند (Ikenberry & Nexon, 2019, p. 234). دولت‌های دیگر به‌عنوان پاداشی برای ارایه کالاهای عمومی توسط دولت هژمون، رهبری جهانی دولت برتر را خواهند

پذیرفت (Hrrell, 2013, p. 25). این نظم هژمونیک یک نظام نسبتاً آرام و با ثباتی را به وجود خواهد آورد (Gilpin, 1988 & Krasner, 1998, p. 602). با وجود این، با رقابت قدرت‌های جدید برای کسب هژمونی، چنین نظام با ثبات ناپایدار خواهد بود.

نظریه گذار قدرت ابتدا توسط ارگانسکی^۱ در کتاب سیاست جهان معرفی شد. نظریه گذار قدرت، به دنبال بررسی پیامدهای جنگ و صلح در دوره‌های گذار هژمونیک در نظام بین‌الملل است. در حقیقت، نظریه گذار و چرخه قدرت، روشی است که بازیگران دولتی را درون سیستم بین‌الملل مورد مقایسه قرار داده و قدرت نسبی آن‌ها را بر مبنای شاخص‌های مادی مورد سنجش قرار می‌دهد. در این سیستم قدرت‌های بزرگ قرار دارند که میان آن‌ها سیاست‌های بین‌المللی حکمفرماست (Kissane, 2005, p. 108). نظریه گذار قدرت سه متغیر کلیدی را که عبارت‌اند از «برابری»، «پیشی جستن» و «میزان رضایتمندی از وضعیت موجود» مورد توجه قرار داده و وضعیتی را توصیف می‌کند که در آن قدرت چالشگر برای رسیدن به چرخه فوقانی قدرت وارد منازعه و همکاری شده و از روش‌های مختلف خود را به چرخه فوقانی نزدیک می‌کند.

در زمان‌هایی قبل از ارگانسکی نظریه موازنه قدرت به عنوان قانون غیرقابل تغییر در سیاست جهان به شمار می‌آمد که این قانون از جانب ارگانسکی به چالش کشیده شده و نظریه گذار قدرت را مطرح کرد. او با طرح این نظریه به دنبال فراهم کردن چارچوبی بود که مبنای تحلیل بهتر برای پیش‌بینی اتفاقات آینده رقم زند (Organski, 1958, p. 300). بنابراین، نباید این واقعیت را فراموش کرد که سلسله‌مراتب قدرت در نظام بین‌الملل به صورت مستمر در حال تغییر و تحول است. تعارض زمانی در سیستم به وجود می‌آید که قدرت مسلط و هژمون با چالشگر برابر با خود مواجه و رویارو شود. معیار برابری از منظر ارگانسکی و کاگلر^۲ زمانی است که دولت چالشگر بتواند ۸۰ درصد میزان توانمندی‌های قدرت مسلط را به دست آورده یا تا ۲۰ درصد از آن پیشی گیرد (Kugler & Organski, 1980, p. 176). نظریه گذار قدرت برای اینکه سیاست بین‌الملل را به خوبی بررسی کند، سه مفروض دارد:

^۱. Organski

^۲. Kugler

۱. نظریه گذار قدرت، نظام بین الملل را آنارشیک در نظر نمی‌گیرد؛ بلکه وجود نظم سلسله‌مراتبی را متشکل از قدرت هژمون، قدرت‌های بزرگ، قدرت‌های کوچک در نظر می‌گیرد که مدیریت نظام بین الملل به عهده دولت واحد تحت عنوان قدرت مسلط قرار دارد و تعارض میان چالشگران (قدرت‌های نوظهور) و دولت مسلط به تعارض و بی‌ثباتی سیستم منجر شده و این جدال احتمالاً به جنگ منتهی شود (Organski, 1958)؛

۲. نظریه گذار قدرت، قوانین هدایتگر نظام سیاسی داخلی و بین‌المللی را اصولاً مشابه هم می‌داند که در آن ملت‌ها همانند گروه‌های سیاسی در سیستم داخلی، در رقابت دائم بر سر منابع کمیاب در نظام بین الملل هستند (شیرخانی و محروق، ۱۳۹۷، ص ۱۰۴)؛

۳. نظریه گذار قدرت، هدف ملت‌ها و رقابت میان آن‌ها را آن‌چنان که نظریه موازنه قدرت اذعان دارد، نه در بیشینه‌سازی قدرت، بلکه در افزایش دستاوردهای خالص می‌بیند. به عبارتی، تغییر در قدرت ملی در نتیجه انگیزه‌های ملی‌گرایی و صنعتی شدن را محرک تغییرات در روابط میان دولت‌ها دانسته که خود سیاست بین‌الملل را متحول می‌کند (همان).

ارگانسکی باور دارد در صورتی که کشورهای رقیب از توانایی‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی مشابه برخوردار باشند، احتمال جنگ در دوره انتقال قدرت افزایش می‌یابد. «الگوی گذار براساس یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های سیستم‌های پیچیده و آشوبی، یعنی شاخه‌ای شدن، قابل بازتعریف است. براساس این ویژگی، سیستم‌های یادشده، دورانی از ثبات را طی می‌کنند که انرژی‌های گوناگونی وارد آن‌ها خواهد شد. انباشت انرژی و فشارهای ناشی از آن، تا آستانه خاصی تحمل می‌شود؛ اما در صورتی که سیستم در آستانه رفتار خود قرار گرفته باشد، کوچک‌ترین ورودی انرژی، می‌تواند پیامدهای زیادی را در پی داشته باشد. در این مرحله، یکی از ویژگی‌های سیستم، شاخه‌ای شدن نظم و انتقال فشارها به این شاخه‌هاست. سیستم پس از شاخه‌ای شدن، دوره نوینی از ثبات را طی خواهد کرد و مجدداً دوره شاخه‌ای شدن تکرار خواهد شد» (قاسمی، ۱۳۹۷، ص ۱۶۵). فشار ساختاری می‌تواند از سوی قدرت برتر و یا قدرت مداخله‌گر و هم‌چنین، از ساختار سیستم وارد شود و فشارهای فرایندی در راستای جهانی‌شدن در زمینه‌های مختلف به سیستم وارد خواهد شد.

برای بازنمایی نظریه گذار قدرت در مورد جنگ تجاری ایالات متحده و چین می‌توان این گونه تحلیل کرد که ظهور چین به عنوان منادی رقابت هژمونیک و یک جانبه‌گرا در نظام بین‌الملل امروزی بیان‌کننده پیش‌بینی ارگانسکی از ظهور این کشور به عنوان قدرت چالشگر در آینده نظام بین‌الملل است. با توجه به نظریه سیستم‌های پیچیده و آشوب که عبارت‌اند از: پویایی و غیرخطی عمل کردن سیستم بین‌الملل، اصل شاخه‌ای شدن نظم، اصل وابستگی حساس، اصل قانون قدرت، اصل تنوع و هم‌زمانی و اصل نبود تقارن در سیستم‌های پیچیده، سیستم بین‌الملل به سوی «شبکه‌ای شدن و اهمیت یافتن الگوی توزیع ارتباطات در کنار دینامیک قدرت» (قاسمی، ۱۳۹۳)، گذار را شاخه‌ای می‌کند. شاخه‌ای شدن نظم در سیستم بین‌الملل بیان‌کننده نوعی گذار قدرت و ظهور قدرت چالشگر است. در این راستا، قدرت هژمون برای بقای خود به عنوان هژمون تلاش نموده و جلو چالشگران مانع ایجاد می‌کند.

کیم و گیتس^۱ باور دارند که برای هژمون روبه‌زوال احتمالاً راه‌هایی وجود دارد تا دوره برتری قدرت خود را در برابر رقیب در حال ظهور طولانی‌تر کند؛ به گونه‌ای که قدرت در حال ظهور جرئت به چالش کشیدن رهبری هژمونیک را نداشته باشد (Lee & Zulkefli, 2021, p. 12). بنابراین، آغاز جنگ تجاری یکی از تلاش‌های ایالات متحده، اما نه تنها تلاش، برای حفظ هژمونی بلامنازع خود است. با نگاه از دریچه نظریه گذار قدرت می‌توان گفت که جنگ تجاری ایالات متحده و چین درواقع، تلاش برای کند کردن انتقال قدرت از واشنگتن به پکن تلقی می‌شود.

افزون‌براین، نظریه‌پردازان گذار قدرت استدلال می‌کنند که فراتر از جنگ تجاری، در پرتو افزایش برابری قدرت، اشکال دیگری از درگیری میان دو کشور رخ خواهد داد. هرچند در ادبیات گذار قدرت، این مسأله که هژمون به دلیل تعهدش به حفظ وضع موجود، دست به شروع جنگ نخواهد زد و این کار برایش غیرمعمول است، اما استدلال این است که مجموعه‌ای از شرایط باعث می‌شود که ایالات متحده دست به این اقدام غیرمعمول بزند. اول، کاهش رقابت‌پذیری اقتصاد ایالات متحده است. رقابت‌پذیری ایالات متحده در طول سال‌ها کاهش یافته و باعث جابه‌جایی تأسیسات تولیدی، عمدتاً به چین شده است. دوم، توسعه

¹ . Kim & Gates

سریع فناوری‌های اصلی در چین است. بدیهی است که «ساخت چین ۲۰۲۵»، صرفاً یک سیاست صنعتی با هدف ارتقای توان تولیدی چین نیست؛ بلکه هدف آن از بین بردن سلطه ایالات متحده و متحدانش در صنعت نیمه‌هادی است (Liu & Woo, 2018).

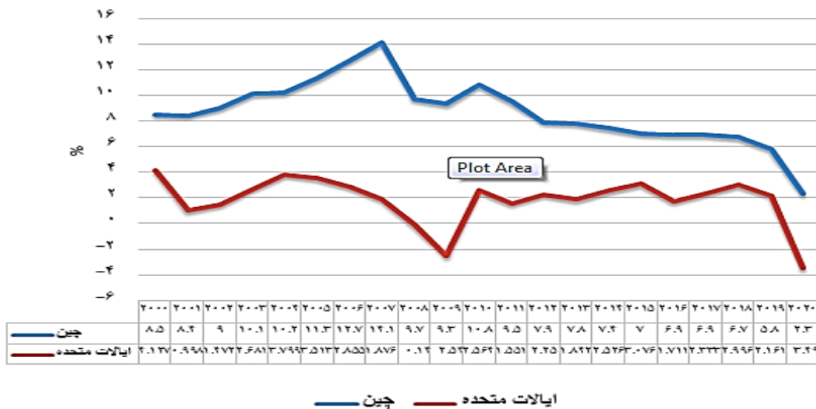
هـ) قدرت‌یابی اقتصادی چین

زمانی که دنگ شیائوپینگ در حدود ۳۴ سال پیش در اوج جنگ سرد و حاکمیت دیدگاه‌های ایدئولوژیک و حزبی اعلام کرد که آینده نظام جهانی متأثر از توسعه اقتصادی و نه نیروی نظامی است (Yahunda, 2007, p. 343)، کمتر کسی تصور این مسأله را داشت که با اصلاحات اقتصادی حدود نیم‌قرن، کشور بزرگی مثل چین با مناقشات بزرگ سرزمینی، وجود شکاف‌های قومی، نظام کمونیستی و داشتن جمعیتی حدود یک میلیارد نفر، چنین توسعه اقتصادی عظیمی را تجربه نماید که در آغاز هزاره سوم از شاخص‌های خیره‌کننده برخوردار باشد. این شرایط، زمینه‌های همکاری و تعارض را با ایالات متحده در زمینه‌های گوناگون و در ابعاد منطقه‌ای و جهانی فراهم آورده است که این موضوع در تاریخ روابط دو کشور به‌خوبی مشهور است (موسوی، ۱۴۰۰، ص ۷۲).

سرانه تولید ناخالص داخلی، سهم تولید ناخالص داخلی چین از مجموع تولید ناخالص داخلی جهان، سرانه درآمد ناخالص ملی، میزان جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، نرخ رشد سالانه تولید ناخالص داخلی و تمامی ذخیره‌های مالی این کشور به دالر است (زرقانی و سیدهادی، ۱۳۸۸، ص ۲۱۶) و چین در تمام موارد ذکرشده رشد قابل‌توجهی را تجربه کرده است. این کشور در حال حاضر بزرگ‌ترین مصرف‌کننده انرژی با سهمی نزدیک به ۱۲ درصد تقاضای جهانی است. رشد اقتصادی ۸ درصدی برای این کشور بعد از اصلاحات اقتصادی دنگ شیائوپینگ محقق شد. پیش‌بینی بسیاری از اقتصاددانان این بود که با ادامه رشد اقتصادی، در سال ۲۰۲۵ چین به‌عنوان بزرگ‌ترین اقتصاد دنیا شناخته خواهد شد (Khan, 2010, p. 109-110). وضعیتی که امروزه تقریباً تحقق پیدا کرده و کمتر کسی تردید دارد که چین به چنین چشم‌اندازی دست نیافته است.

شروع قرن ۲۱ سرآغاز فصلی جدید در رشد شتابان اقتصادی چین به حساب می‌آید و این کشور در عرصه‌های مختلف به پیشرفت‌های زیاد دست پیدا کرده و این روند با شتاب در

حال رشد است. نمودار ۱ نرخ رشد تولید ناخالص داخلی چین و ایالات متحده را به صورت مقایسه‌ای در طی سال‌های ۲۰۲۱-۲۰۰۰ نشان می‌دهد:



نمودار ۱. نرخ رشد تولید ناخالص داخلی چین طی سال‌های ۲۰۲۱-۲۰۰۰

منبع: <https://b2n.ir/r63945>

ارقام نمودار ۱ نشان می‌دهد که چین در سالیان گذشته رشد اقتصادی قابل توجهی را تجربه کرده و حتی عواملی مانند جنگ تجاری با ایالات متحده در سال ۲۰۱۸ و همه‌گیری بیماری کرونا در سال ۲۰۲۰ نیز تأثیر چندانی بر این رشد نداشته است. براساس داده‌های بانک جهانی (۲۰۲۱)، تولید ناخالص داخلی چین در سال ۲۰۱۸ رقم ۱۳/۸۹۵ تریلیون دلار بوده است. این رقم رشد سریع چین را نشان می‌دهد در مقایسه با اصلاحات اقتصادی اولیه که در سال ۱۹۷۸ چین آغاز کرد و تولید ناخالص این کشور در آن زمان فقط ۱۴۹/۵۴۱ میلیارد دلار بود (بانک جهانی، ۲۰۲۱). در سال ۲۰۱۸ فقط تجارت ۳۸ درصد از کل تولید ناخالص داخلی چین را تشکیل می‌داد؛ در حالی که سهم تجارت در سال ۱۹۷۸ کمتر از ده درصد آن بود (همان). این درصد بالای تجارت از مجموع واردات و صادرات کالاها و خدمات چین محاسبه شده است.

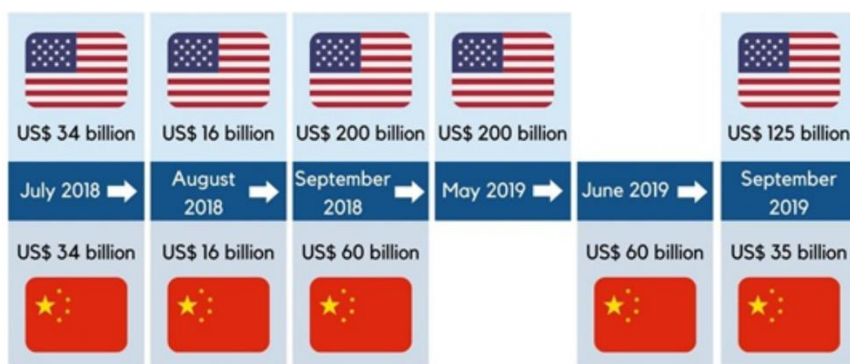
چین با صادراتی به ارزش ۴۵۲/۶ میلیارد دلار به ایالات متحده در سال ۲۰۲۰، بزرگ‌ترین شریک تجاری این کشور بود. پیشرفت اقتصادی چین در طی چندین سال گذشته با توجه به آنچه مشاهده شد، کاملاً محسوس است. این پیشرفت در زمینه‌های سیاسی، نظامی و فرهنگی نیز دیده می‌شود. داده‌های موجود نشان می‌دهد که چین و ایالات متحده شرکای

تجاری بزرگی هستند و عمیقاً بر همدیگر تأثیرگذارند. درحقیقت، چین سومین و بزرگترین شریک صادراتی برای کالاهای ایالات متحده و بزرگترین شریک ایالات متحده از نظر کالاهای وارداتی است (Yang & Qu, 2020, p. 671).

و) نگاه اجمالی به جنگ تجاری چین و ایالات متحده

جنگ تجاری فعلی میان ایالات متحده و چین در ماه جنوری سال ۲۰۱۸ آغاز شد؛ زمانی که ایالات متحده تعرفه ۲۵ درصدی را در تجارت با چین اعمال کرد (CNBC, 15th June 2018). چین در واکنش به افزایش تعرفه توسط ایالات متحده، ۲۵ درصد تعرفه بر کالاهای وارداتی از آمریکا اعمال کرد (Reuters, 6th May 2019). دولت ترامپ امیدوار بود که تعرفه‌های جدید روی واردات کالاهای چین به ایالات متحده قیمت محصولات چین را در بازارهای آمریکا افزایش داده و باعث خواهد شد که مصرف‌کنندگان آمریکا محصولات داخلی را به دلیل قیمت ارزان‌تر انتخاب کنند (Sheng et al., 2019, p. 145). از آنجایی که نگاه ایالات متحده به تجارت بین‌الملل به عنوان یک بازی با حاصل جمع صفر است، کسری تجاری به عنوان ضرری تلقی می‌شود که باید توسط ایالات متحده جبران شود. به باور ایالات متحده افزایش تعرفه می‌تواند کسری تجاری با چین را جبران کند.

نمودار ۲. افزایش تعرفه تجاری ایالات متحده و چین



منبع: نیسیتا (۲۰۱۹)

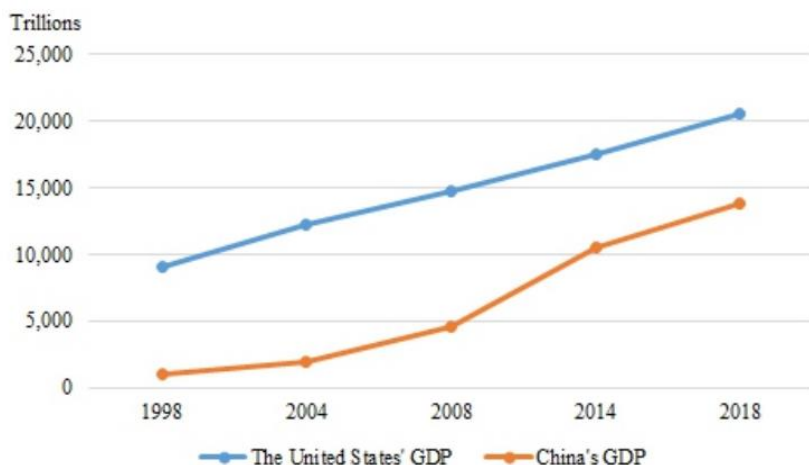
بسیاری از دانشمندان باور دارند که کسری تجاری ایالات متحده با چین باعث شده تا ایالات متحده جنگ تجاری با چین را آغاز کند. دولت ایالات متحده به رهبری ترامپ معتقد بود کسری تجاری باعث کاهش اشتغال در ایالات متحده خواهد شد (Sheng et al., 2029).

147.p). با توجه به اقدام چینی‌ها که آمریکا آن را به‌عنوان یک تلافی غیرقانونی تلقی می‌کرد، دستور فوری ترامپ به وزارت بازرگانی این بود که وارد کردن کالاهای وارداتی بیشتر را تحت تعرفه‌های جدید بررسی دقیق کند. از این‌جا بود که اختلاف تجاری میان دو کشور افزایش یافت (office of the United States Trade representative, 2018). دو کشور تا سپتامبر سال ۲۰۱۸ سه دور از تعرفه‌ها را اجرا کردند. مجموع تعرفه‌های آمریکا که منحصرأ در مورد چین اجرا شد، بیشتر از ۲۵۰ میلیارد دلار بود. این دور از تعرفه‌ها با پایان یافتن ریاست‌جمهوری ترامپ فروکش کرد؛ اما با انتخاب مجدد دونالد ترامپ به‌عنوان رئیس‌جمهور دور جدیدی از جنگ تجاری میان چین و آمریکا آغاز شد. در دور جدید ترامپ ۱۲۵ درصد تعرفه بر کالاهای چینی وارد کرد. چین در واکنش به اعمال تعرفه‌های ترامپ ۸۴ درصد تعرفه را بر کالاهای وارداتی از آمریکا اعمال کرد (صدای آمریکا، ۱۴۰۴/۰۱/۲۱).

ز) جنگ تجاری و گذار قدرت

براساس نظریه گذار قدرت، در صورتی که کشورهای رقیب از توانایی‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی مشابه برخوردار باشند، احتمال جنگ افزایش پیدا می‌کند (Orgnaski & Kugler, 1980, p. 65). توانمندی مشابه نسبی می‌تواند به‌عنوان برابری قدرت تلقی شود که به‌عنوان جنبه مهمی است که شرایط را در جریان انتقال قدرت تعیین می‌کند (Zhu, 2005, p.12). ایالات‌متحده و چین از بزرگ‌ترین اقتصادهای دنیا هستند. تولید ناخالص داخلی ایالات‌متحده در سال ۲۰۱۷ از ۱۹/۴۸۵ تریلیون دلار به ۲۰/۵۲۹ تریلیون دلار در سال ۲۰۱۸ رشد داشت؛ در حالی که تولید ناخالص داخلی چین از ۱۲/۳۱ تریلیون به ۱۳/۸۹۵ تریلیون دلار در همین مقطع زمان رشد را تجربه کرد (World bank, 2021). این آمار نشان‌دهنده قدرت نسبی دو کشور است. این وضعیت را می‌توان در نمودار ۳ مشاهده نمود:

نمودار ۳. رشد تولید ناخالص داخلی ایالات متحده و چین



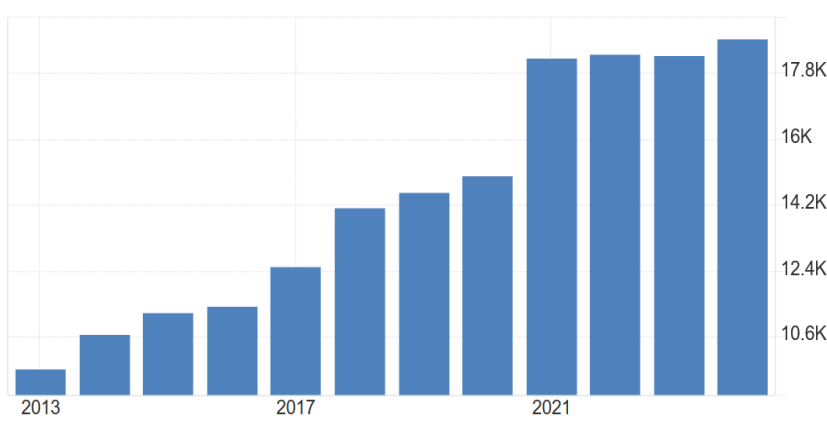
منبع: بانک جهانی (۲۰۲۱)

جنگ هژمونیک به عنوان جنگی تفسیر می شود که در آن هژمون بودن یک دولت برای کنترل نظم تعیین می شود. این پتانسیل برای این نوع از جنگ میان چین و ایالات متحده نه تنها ناشی از برابری قدرت، بلکه ناشی از این واقعیت است که چین کشوری است که به عنوان قدرت ناراضی از وضع موجود به شمار می آید (Feng, 2009, p. 321). براساس نظریه گذار قدرت، اگر قدرت نوظهور از این دسته باشد، احتمال انتقال و گذار از طریق جنگ افزایش پیدا می کند؛ اما اگر قدرت نوظهور در دسته دولت قدرتمند ولی راضی از وضع موجود قرار گیرد، گذار قدرت احتمالاً صلح آمیز خواهد بود (Organski, 1958, p.33).

براساس نظریه گذار قدرت، ایالات متحده با مواجه شدن با رشد سریع چین به دنبال به تأخیر انداختن هژمونی این کشور است. دولت ترامپ تلاش دارد تا پکن را تحت فشار قرار داده و جلو گذار قدرت را بگیرد؛ اما چین به دلیل دارا بودن ۷۰۰ میلیارد دلار از اوراق قرضه دولتی ایالات متحده، به دنبال تبدیل کردن آن ها به اهرم فشار در مقابل آمریکاست. مهم تر از همه در شرایط فعلی چین انحصار کامل بر استخراج و پالایش عناصر کمیاب زمین را در اختیار دارد که در تولید فناوری های پیشرفته نقش کلیدی دارد (بی بی سی، ۱۴۰۴). براساس داده های رسمی بانک جهانی چین در سال ۲۰۲۴ شکاف تولید ناخالص داخلی خود را با

آمریکا به حداقل رسانده و سهم ۱۷/۶۵ درصد در اقتصاد جهان داشته است. نمودار ۴ رشد اقتصادی چین را در بازه زمانی ۲۰۱۳ تا ۲۰۲۴ نشان می‌دهد.

نمودار ۴. رشد اقتصادی چین در بازه زمانی ۲۰۱۳ تا ۲۰۲۴



منبع: بانک جهانی

به نظر می‌رسد که چین با توانمندی اقتصادی فوق‌العاده به دنبال جانشینی ایالات متحده به عنوان هژمون جهانی است. اقدامات چین در ارتباط با تجارت بین‌الملل نشان‌دهنده نارضایتی این کشور از نظم بین‌المللی موجود است. ابتکار یک کمربند و یک راه چین (BRI) بازتابی از تلاش چین برای جانشینی قدرت هژمون است. در این راستا، ایالات متحده به عنوان ابرقدرت موجود و یک‌جانبه‌گرا در مقابل گذار قدرت مقاومت نموده و احتمال وقوع جنگ میان دو قدرت برتر نظام بین‌الملل را افزایش می‌دهد.

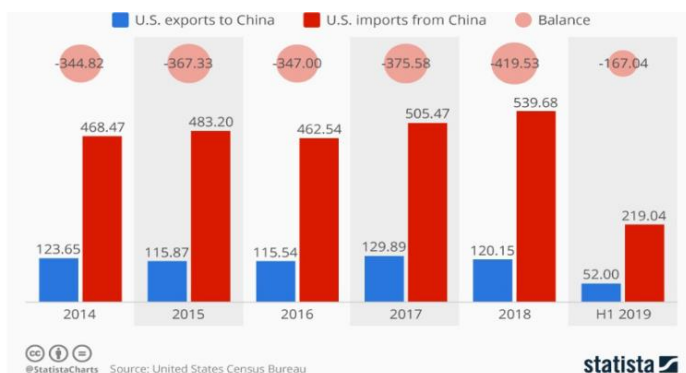
ح) دلایل جنگ تجاری چین و آمریکا

جنگ تجاری ایالات متحده و چین دارای دلایل سیاسی و اقتصادی است. در دلایل سیاسی جنگ تجاری دو کشور می‌توان گفت: براساس نظریه گذار قدرت، عامل سیاسی نهفته در جنگ تجاری دو کشور، رقابت برای تسلط بر اقتصاد جهانی است. چین برای اینکه هژمونی و یک‌جانبه‌گرایی آمریکا را به چالش بکشد، در عرصه فناوری استراتژی موسوم به ساخت چین ۲۰۲۵ را سرلوحه سیاست خود قرار داده است. این استراتژی در راستای توسعه ۱۰ بخش کلیدی اتخاذ شده تا چین بتواند تا سال ۲۰۲۵ جایگاه خود را به عنوان قدرت شماره یک جهان تثبیت کند.

طیف گسترده‌ای از برنامه‌های استراتژیک که چین اخیراً اعلام کرده است، از یک سو، باعث تقویت جایگاه چین در زنجیره ارزش جهانی و افزایش نقش چین در حاکمیت بین‌المللی می‌شود و از سوی دیگر، باعث تقویت تصویر چین به عنوان تهدید برای تسلط جهانی ایالات متحده می‌شود (Yu, 2019, p. 20). افزون‌براین، در گزارش استراتژی امنیت ملی آمریکا منتشر شده در دسامبر سال ۲۰۱۷، ترامپ تأکید کرده که پایه و اساس امنیت ملی امنیت اقتصادی است و چین و روسیه به عنوان رقبای استراتژیک آمریکا به شمار می‌آیند (White house, 2017). این درحالی بود که در زمان کلینتون چین به عنوان شریک استراتژیک معرفی شده بود و این کشور به عنوان ذی نفع مسئول قلمداد می‌شد و در زمان باراک اوباما به عنوان کشوری با مشارکت مبتنی بر احترام متقابل و همکاری برد-برد قلمداد می‌شد. بنابراین، همان گونه که جفری ساکس می‌نویسد: «کلید فهم دیدگاه‌های آمریکا این است که معتقد است ایالات متحده باید یک رهبر قدرتمند جهان باشد و دیگران نباید برتری ایالات متحده را به چالش بکشند. بنابراین، چین صرفاً قربانی تلاش‌های ایالات متحده برای حفظ رهبری خود است» (Sachs, 2018).

اینکه دلایل اقتصادی جنگ تجاری آمریکا و چین چیست، معمولاً ایالات متحده مشکلات مختلف را با چین مطرح کرده که مهم‌ترین آن‌ها کسری تراز تجاری با چین است که قبلاً هم وجود داشته؛ اما امروزه روند افزایشی به خود گرفته است. از مجموع ۷۹۶ میلیارد دلار کسری تجاری آمریکا در سال ۲۰۱۷، ۳۷۶ میلیارد دلار یا به عبارتی ۴۷ درصد از آن به چین اختصاص دارد (قربانی، ۱۳۹۹، ص ۱۴۵). نمودار ۴ کسری تجاری دو کشور را نشان می‌دهد:

نمودار ۴. کسری تجاری چین و ایالات متحده (توازن تجاری ایالات متحده با چین از ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۹ به میلیارد دلار



نبود تعادل تجاری با چین و کسری تجاری آمریکا با این کشور باعث شکل‌گیری بحران بدهی ملی و در نتیجه نارضایتی عمومی در ایالات متحده شده است. به همین دلیل، دونالد ترامپ در هر دو دوره ریاست‌جمهوری خود از جمله اولویت‌های اصلی سیاست اقتصادی خود را کاهش کسری تجاری با چین قرار می‌دهد. ترامپ از اهرم افزایش تعرفه‌ها و مذاکره دوباره در توافقات تجاری با چین برای این کار استفاده می‌کند. ترامپ برای سرعت بخشیدن به این کار، تجارت با چین را ناعادلانه خوانده و در قوانین سازمان تجارت جهانی از مفاد امنیت ملی استفاده کرده تا بتواند کنگره را دور زده و نیاز به تصویب کنگره نداشته باشد. ترامپ باورمند است که جنگ تجاری با چین باعث کاهش کسری تجاری شده و مشاغل آمریکایی را برخواهد گرداند (Tan & Chen, 2019, 2016). بنابراین، برای جنگ تجاری دو کشور آمریکا و چین به عنوان دو قدرت اقتصادی برتر نظام بین‌الملل می‌توان هم دلایل سیاسی را مطرح کرد که مسأله مقابله چین با یک‌جانبه‌گرایی آمریکا و نارضایتی از نظم موجود است و هم دلایل اقتصادی که بیان‌کننده رشد سریع چین در اقتصاد جهانی است.

ط) تأثیر جنگ تجاری بر یک‌جانبه‌گرایی آمریکا

براساس نظریات گذار قدرت، جنگ تجاری ایالات متحده و چین به خوبی در این نظریات قابل توضیح است. چین به عنوان قدرت تجدیدنظرطلب، با وجود ادعای خیزش صلح‌آمیز، ایالات متحده را در سطوح منطقه‌ای و جهانی به چالش کشیده است. از مهم‌ترین شاخص‌های مربوط به این چالش سیستم پرداخت بین‌بانکی فرامرزی، جاده ابریشم جدید و در کنار آن بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی و بریکس می‌باشد. ایالات متحده نیز در واکنش و برای حفظ برتری خود، دست به اقداماتی زده است که از مهم‌ترین شاخص‌های آن می‌توان به جنگ تعرفه‌ها و یا خروج از رژیم‌های بین‌المللی اشاره کرد.

با توجه به پیچیدگی سیستم نوین بین‌الملل، هرکدام از اقدامات طرفین در قالب فشارهای فرایندی از جانب چالشگر و یا ساختاری از جانب قدرت برتر نمود پیدا می‌کند. به عنوان مثال، سیستم پرداخت بین‌بانکی فرامرزی در راستای به چالش کشیدن برتری دالر و در قالب ارتباطات در سیستم شبکه‌ای روابط بین‌الملل نمود پیدا می‌کند. دالر سال‌هاست که به عنوان ارز قوی در دنیا شناخته شده است و اکثر معاملات بین‌المللی بر مبنای آن انجام می‌شود. این اقدام بانک مرکزی چین، می‌تواند در راستای مقابله با برتری دالر و موازنه بخشی به سیستم

مالی دنیا دیده شود. در سیستم پیچیده نوین بین الملل که اساس آن را شبکه‌های ارتباطات پایه شکل داده‌اند، موازنه قوا نیز به حالت هوشمند و بر مبنای اطلاعات نمود پیدا کرده است (موسوی، ۱۴۰۰، ص ۷۷).

در جهان امروز شواهد به گونه‌ای است که نشان می‌دهد چین تلاش دارد تا به عنوان یک لنگر اقتصادی بالقوه در منطقه عمل نماید و در عین حال روابط اقتصادی خود را با اقتصادهای در حال ظهور فراتر از آسیا تعمیق بخشد. میزان واردات کالاهای مصرفی در چین بیشتر از ۱۰ برابر افزایش داشته است. اکثریت واردات مربوط به آسیا است که سهم ۳۷ درصدی را از مجموع ۲۸ درصد مواد غذایی به خود اختصاص داده و حمل و نقل نیز ۴۱ درصد را به خود اختصاص داده است. بانک توسعه آسیا اعلام کرده که در سال ۲۰۱۸ شرکت‌های چینی سرمایه‌گذاری خود را برای توسعه آسیا ۳ برابر افزایش داده است (احمدیان و کهریزی، ۱۳۹۸). بعد از اختلال بازار اقتصادی چین با آمریکا، این کشور تلاش کرده بازارهای مصرفی نوین برای خود فراهم کرده و مسیر اقتصادی و تجاری خود را به سوی آسیا گسیل دارد.

چین به دنبال حفظ رشد اقتصادی چندین ساله، به آسیا نگاه نوین دارد و این منطقه را به عنوان بازار مصرفی و سرمایه‌گذاری برای خود تعریف کرده است. بعد از مسایل جنگ تجاری بین چین و آمریکا، چین توجه بیشتری به آسیای مرکزی داشته است. «اولویت رهبران چین در آسیای مرکزی به عنوان عقبه استراتژیک، اهمیت گسترش روابط تجاری و اقتصادی دوجانبه با طراحی استراتژی جدید کمربند اقتصادی جاده ابریشم است. افزایش سرمایه‌گذاری و تلاش برای همگرایی تجاری اقتصادی با کشورهای منطقه از طریق توسعه و بهبود زیرساخت‌هایی نظیر بزرگراه‌ها، خطوط لوله انتقال انرژی و راه آهن هم چنین اهمیت سیاسی، اقتصادی برای توسعه و پیشرفت مناطق جدایی طلب در شمال غرب چین است» (رفیع و بختیاری، ۱۳۹۵). ابتکار یک کمربند یک جاده چین پروژه‌ای است که هدف آن احیای جاده ابریشم تاریخی به یک شکل جدید است که شامل امتدادهای شرقی، غربی و جنوبی می‌باشد. به هر میزان که چین در کشورهای مختلف درگیر شود، زمینه نفوذ بیشتر و کاهش نفوذ آمریکا را فراهم کرده و باعث تأثیرگذاری بر هژمونی و یک‌جانبه‌گرایی آمریکا می‌شود.

«طرح و پیگیری پروژه بزرگ یک کمر بند یک جاده از جانب پکن، در واقع، تلاش برای ایجاد یک نظم جدید سیاسی و اقتصادی است که قصد دارد دنیا را در مجموعه‌ای از تارهای وابستگی به خود، بدوزد و به آرامی در حیات خلوت قدرت‌های دیگر بخزد و برای خود، قدرت‌سازی نماید. به‌دیگرسخن، تلاشی است برای افزایش نفوذ ژئوپلیتیک و استراتژیک چین، به‌گونه‌ای که نه تنها علیه واشنگتن، بلکه علیه دیگر بازیگران سیاسی و اقتصادی جهان است و می‌خواهد برابری خود با آمریکا را به رخ جهانیان بکشاند» (شکورزاده اردبیلی، ۱۴۰۳، ص ۱۴). حداقل دوسوم کشورهای جهان یا حدود ۱۳۹ کشور در این طرح ابتکاری شامل هستند (Sack, 2021).

چین در این پروژه به دنبال این است که در آینده اروپایی‌ها بیشتر به چین وابسته باشند تا آمریکا. چین توانسته نفوذ خود را در آفریقا نیز افزایش دهد و به‌نوعی جای آمریکا را در این منطقه بگیرد. بعد از جنگ تجاری، جایگاه خاورمیانه، به‌ویژه کشورهای حوزه خلیج فارس، نیز جایگاه مهم در سیاست خارجی چین به دست آورده‌اند. از منظر چین این منطقه دارای منافع راهبردی در حوزه‌های مختلف، به‌ویژه در حوزه اقتصادی و انرژی است که چین باید به آن‌ها دست یابد (شکورزاده اردبیلی، ۱۴۰۳، ص ۱۵). پیش‌بینی بسیاری بر این است که ایران به کانون جنگ تجاری تبدیل خواهد شد. آن‌گونه که اروپاییان به‌خاطر ایالات متحده دست از نفت ایران برداشته و خریدار آن نیستند، انتظار نمی‌رود که چین نیز راه آن‌ها را بپیماید و به خواسته آمریکا تمکین کند. این به‌معنای چالش ایجاد کردن چین بر سر راه یک‌جانبه‌گرایی آمریکاست که باوجود تحریم‌های ایالات متحده علیه ایران، چین به‌راحتی تحریم‌ها را دور زده و معاملات خود را با ایران ادامه می‌دهد.

از دیگر علائمی که بیان‌کننده تلاش چین برای عبور از یک‌جانبه‌گرایی آمریکاست، توجه بیشتر این کشور به نهادهای بین‌المللی است. چین تلاش کرده به‌ویژه بعد از جنگ تجاری، تحرک و فعالیت خود در نهادهای بین‌الملل را بیشتر کند. چین تلاش دارد تا سازمان همکاری شانگهای را به‌عنوان یک اهرم قدرت در دست داشته باشد. چین در سازمان همکاری شانگهای نقش تعیین‌کننده دارد. تعیین خط‌مشی‌ها، تبدیل پیمان شانگهای به سازمانی نهادینه و حمایت مستقیم از پروژه‌ها و برنامه‌های آن در دستور کار چین است. به اعتقاد چین این

سازمان می‌تواند ابزار مناسبی برای مقابله با سیاست‌های آمریکا، به‌ویژه در آسیای مرکزی باشد (سلمان تبار و همکاران، ۱۳۹۸).

گروه بریکس نیز در سیاست خارجی چین از اهمیت بالایی برخوردار است و به‌باور چین گروه بریکس می‌تواند به پیشبرد سیاست‌های اتخاذی چین کمک نموده و در صورت تداوم روند کنونی و ادامه جنگ اقتصادی، قلمرو منافع چین را در آسیای مرکزی و سایر مناطق بیش‌ازپیش گسترش دهد (احمدیان و کهریزی، ۱۳۹۸). «بریکس^۱ نام گروهی به رهبری قدرت‌های نوظهور است که از به هم پیوستن حروف اول نام انگلیسی کشورهای عضو برزیل، روسیه، هند، چین و افریقای جنوبی تشکیل شده است. چین مهم‌ترین بازیگر بریکس محسوب شده و این گروه‌بندی، سرشتی چین‌محور دارد. تغییر محیط بین‌الملل، تقویت هویت بین‌المللی، افزایش قدرت اثرگذاری و چانه‌زنی و رویارویی با تصویر منفی از چین، از جمله مهم‌ترین اهدافی هستند که چین از رهگذر همکاری بریکس به دنبال آن است» (سلمان تبار و همکاران، ۱۳۹۸). چین در جنگ تجاری با آمریکا اهمیت زیادی به نهادهای بین‌المللی قائل است و این نشان‌دهنده مقابله چین با یک‌جانبه‌گرایی آمریکاست.

به موازات جنگ تجاری، چین سعی کرده است با کشورهای که به‌نوعی در ابعاد مختلف با آمریکا اختلاف داشته و در تنش هستند، رابطه و تعامل بیشتری برقرار کند. از جمله کشورهایی که چین مورد توجه قرار داده ایران و روسیه هستند. به موازات اختلافش با آمریکا، چین تلاش کرده با کشورهایی که از قدرت بیشتر در سطح نظام بین‌الملل برخوردار هستند، همکاری نماید. اقدامات چین برای مقابله با جنگ تجاری منحصر به این موارد نیست؛ بلکه مواردی که مطرح شد، برای چین دارای اهمیت بیشتر است تا با یک‌جانبه‌گرایی آمریکا مقابله کند.

درمجموع می‌توان گفت: تضعیف هژمونی و یک‌جانبه‌گرایی آمریکا و افزایش نقش چین نشان می‌دهد که در حقیقت جهان مقطع گذار قدرت را تجربه می‌کند؛ هرچند ایالات متحده در تلاش است تا جایگاه خود را به‌عنوان رهبر جهان حفظ کند و با جنگ تجاری جلو رشد چین را گرفته و چین را متوقف کند؛ اما با توجه به توضیحاتی که در مقاله داده شد، گذار

قدرت در نظام بین‌الملل اجتناب‌ناپذیر است. چین به‌عنوان قدرت نوظهور به‌دنبال داشتن جایگاه بالا در نظام بین‌الملل است و ابتکاراتی که چین در این راستا انجام می‌دهد، بیانگر چنین وضعیتی می‌باشد. ایالات متحده، به‌عنوان هژمون فعلی، در تلاش است تا خیزش اقتصادی چین را با افزایش تعرفه‌ها بر کالاهای چینی متوقف کند. افزون‌براین، نباید این واقعیت را نادیده گرفت که نفوذ جهانی ایالات متحده در حال کاهش است و چین در حال افزایش نفوذ است و این نشان‌دهنده گذار قدرت است (Karim & Susanto, 2021, p. 553).

با توجه به رشد سریع چین در عرصه‌های مختلف، ایالات متحده در کنار جنگ تجاری و افزایش تعرفه‌ها برای تداوم یک‌جانبه‌گرایی خود به‌دنبال توسعه تسلیحاتی و ساخت سلاح‌های بسیار پیشرفته است تا بتواند جلو چین و روسیه را بگیرد. او تلاش دارد فناوری‌های نظامی نوین را در آمریکا دنبال کند تا بتواند هژمونی و یک‌جانبه‌گرایی آمریکا را تداوم بخشد.

نتیجه‌گیری

اقدامات و کنش و واکنش‌هایی که در سال‌های اخیر میان ایالات متحده و چین شاهد هستیم، دال بر این است که رقابت بین قدرت‌های بزرگ پس از سال‌ها مجدداً از سر گرفته شده است. تقابلی که میان واشنگتن و پکن دیده می‌شود و از آن به‌عنوان جنگ تجاری یاد می‌کنند از یک‌سو، و رقابت‌های فناورانه میان دو کشور از سوی دیگر، بیانگر این است که حوزه اقتصادی به مهم‌ترین موضوع رقابت میان دو قدرت بزرگ تبدیل شده است. در این مقاله تلاش شد تا جنگ تجاری آمریکا و چین در قالب نظریات گذار قدرت تبیین و نشان داده شود که چگونه جنگ تجاری میان آمریکا و چین باعث گذار قدرت در نظام بین‌الملل و عبور از یک‌جانبه‌گرایی آمریکا تلقی می‌شود.

رشد اقتصادی سریع چین در عرصه‌های مختلف و استراتژی‌های تعریف شده برای آینده در بازه‌های زمانی مشخص همگی حکایت از نوعی گذار قدرت از غرب به شرق با محوریت چین را نشان می‌دهد. با بازنمایی و بازسازی نظریه گذار قدرت و شاخه‌ای شدن نظم در سیستم بین‌الملل پیچیده و آشوبی، شاهد شکل‌گیری نظم سلسله‌مراتب دوگانه با رهبری آمریکا در حوزه امنیت و رهبری چین در حوزه اقتصاد در حال تکوین است.

با توجه به اینکه ایالات متحده چین را به عنوان تهدید بالقوه برای هژمونی خود در نظام بین‌الملل می‌بیند، اجرای موانع تجاری و افزایش تعرفه‌ها را با چین در دستور کار قرار داده تا جلو چالشگری چین را برای سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه خود بگیرد. ایالات متحده امیدوار است که با جنگ تجاری و افزایش تعرفه برای کالاهای چینی، باعث رکود اقتصادی چین شده و درآمد چین را از صادرات به ایالات متحده کاهش دهد. به‌دیگرسخن، افزایش تعرفه‌ها ابزارهای پیشگیرانه برای دستیابی چین به جایگاه هژمون در نظام بین‌الملل تلقی می‌شود.

جنگ تجاری آمریکا و چین شکل عینی فرایند انتقال قدرت در نظم بین‌الملل محسوب می‌شود. این جنگ نشان می‌دهد باوجود اینکه آمریکا به‌دنبال مهار چین است، اما شاخص‌های گذار قدرت آشکار شده و جنگ تجاری مشهودترین این شاخص‌هاست. ایالات متحده از طریق جنگ تجاری به‌دنبال جلوگیری از رسیدن چین به جایگاه هژمونیک در نظام بین‌الملل است.

- (۱) احمدیان، قدرت، و کهریزی، ندا (۱۳۹۸)، اقتصاد سیاسی ترامپیستی و تأثیر آن بر اقتصاد تجاری چین و آسیا، سیاست خارجی، سال ۳۳، شماره ۳، ص ۴-۲۷.
- (۲) رفیع، حسین، و بختیاری جامی، محسن (۱۳۹۵)، رویکرد نئومرکانتلیستی روسیه و چین به انرژی آسیای مرکزی، آسیای مرکزی و قفقاز، سال ۲۲، شماره ۹۵، ص ۳۳-۶۴.
- (۳) زرقانی، هادی (۱۳۸۸)، مقدمه‌ای بر قدرت ملی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- (۴) زو، زینکوان (۱۳۸۶)، روابط آمریکا و چین در قرن بیست و یکم، ترجمه مهدی بهادری، فصلنامه آفاق امنیت، سال ۱، شماره ۱، ص ۱۶۹-۱۹۸.
- (۵) سلمان تبار، محمد، فتاحی، شهرام، و مهرورز، عباس (۱۳۹۸)، مناسبات سیاسی-اقتصادی چین و آمریکا در بازی بزرگ قرن، سیاست و روابط بین‌الملل، سال سوم، شماره ۵، ص ۱۹۵-۲۱۷.
- (۶) شکورزاده اردبیلی، سعیده (۱۴۰۳)، روندها و زمینه‌های جنگ تجاری چین و آمریکا و تأثیر آن بر سیاست‌های داخلی و خارجی، چهاردهمین کنفرانس بین‌المللی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، گرجستان، ۲۲ شهریورماه.
- (۷) قاسمی، فرهاد (۱۳۹۲)، نظریه‌های روابط بین‌الملل: بنیان‌های نظری نظم و رژیم‌های بین‌المللی، تهران، میزان.
- (۸) قاسمی، فرهاد (۱۳۹۷)، گذار در سیستم‌های بین‌المللی پیچیده-آشوبی: ایران، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال ششم، شماره ۲۴، ص ۱۵۸-۱۸۸.
- (۹) قاسمی، فرهاد (۱۳۹۷)، نظریه پیچیدگی-آشوب و جنگ در روابط بین‌الملل، تهران، دانشگاه تهران.
- (۱۰) قربانی، مژگان (۱۳۹۹)، جنگ تجاری آمریکا و چین: علل و پیامدهای آن، فصلنامه علمی مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۱۰، شماره ۳۵، ص ۱۳۴-۱۵۴.
- (۱۱) لیتل، ریچارد (۱۳۸۹)، تحول در نظریه‌های موازنه قوا، ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده، تهران، مؤسسه ابرار معاصر.
- (۱۲) موسوی، سیده مریم (۱۴۰۰)، جنگ تجاری چین و ایالات متحده آمریکا: موازنه قدرت در برابر هژمونی، فصلنامه علمی مطالعات امنیت اقتصادی، سال اول، شماره سوم، ص ۶۱-۸۲.
- (۱۳) اشتری، مهدی، قصاب امیری، علی‌پور، ابونیه، فخرالدین (۱۳۹۹)، تقابل چندجانبه‌گرایی و یک‌جانبه‌گرایی در جامعه جهانی، فصلنامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران، سال سوم، شماره اول، ص ۲۳۸-۲۳۶۷.
- 14) Bridges, W. (2009). Managing transitions: Making the most of change. Da Capo Press.
- 15) Brunnermeier, M., Doshi, R., & James, H. (2018). Beijing's Bismarckian ghosts: how great powers compete economically. The Washington. Quarterly, Vol. 41, No.3, pp.161-176.

- 17) CNBC (15th June 2018). China announces retaliatory tariffs on 34 billion worth of US goods, including agriculture products. (reported by Evelyn cheng.)
<https://www.cnbc.com/2018/06/15/>
- 18) Feng Huiyun (2009). Is china a revisionis power? *The chinese journal of international politics*, Vol, 2, No.3, pp. 313-334.
- 19) Gilpin, Robert (1988). The theory of hegemonic war. *The journal of interdisciplinary history*, Vol.18, No.4, pp. 591-613.
- 20) Haass, R. N. (2008). The age of nonpolarity: what will follow US dominance. *Foreign affairs*, pp. 44-56.
- 21) Huntington, S, P, (1993). The Clash of Civilization? *Foreign Affairs*, Vol.72, No. 3, pp. 22- 49.
- 22) Hurrel, Andrew (2013). Regional powers and the global system from a historical perspective. In: Daniel Flames(ed), regional leadership in the global system: idieas, interests and strategies of regional powers. Burlingtonm VT: Ashgate publishing.
- 23) Ikenberry, G. J., & Nexon, D. H. (2019). Hegemony studies 3.0: The dynamics of hegemonic orders.
- 24) Karim, Moch Faisal, Susnto, Alfiani Gracia(2021). Power transition and the United states-China trade war, *contemrorary chinese political economic and strategic relations: an international journal*, Vol.7, No, 1, pp. 531-562.
- 25) Khan, Haider A. (2010). China's Development Strategy and Energy Security, In *The Rise of China and India*, Edited by Santos Paulin Amelia U. & Wan Guanghua. London: Palgrave Macmillan.
- 26) Kissane, Dylan, (2005b), *Curves, Conflict and Critical Points: Rethinking Power Cycle Theory for the Twenty First Century*, BA)Hons(Thesis, School of International Studies Division of Educa-tion, Arts and Social Science, University of South Australia.
- 27) Layne, Christopher(1993). The unipolar illusion: why new great powers will rise. *International security*, Vol.17, No.4, pp. 5-51.
- 28) Lee, P. M., & Zulkefli, N. N. (2021). US-China relations: Trade war and the quest for global heremony. *Journal of International Studies*, 17, 131-155.
<https://doi.org/10.32890/jis2021.17.6>
- 29) Morrison, Wayne M. (2019). China's economic rise: history, trends, challenges, and implications for the U.S. Current politics and economics of Northern and western Asia, Vol. 28, No. 2/3, pp.189-242.
- 30) Organski, A. F. K & Jacek Kugler (1980). *The War Ledger*, Chicago, IL: The University of Chicago Press.
- 31) Organski, A. F. K (1958). *World Politics*, New York: Alfred A. Knopf. Office of the United States Trade Representative. (2018b). Findings of the investigation into China's acts, policies.
- 32) Pozen, Barry R. (1984), *The Sources of Military Doctrine: France, Britain, and Germany between the World Wars*. Ithaca: Cornell University Press

- 33) Sachs, J. D. (2018). The war on Huawei. Retrieved from <https://www.project-syndicate.org/commentary/trump-war-on-huawei-meng-wanzhou-arrest-by-jeffrey-d-sachs-2018-12?barrier=accesspaylog>.
- 34) Schweller, R. L. (2004). Unanswered threats: A neoclassical realist theory of underbalancing. *International security*, Vol. 29, No.2, 159-201.
- 35) Sheng, Liugang, Hongyan Zhao and Jing Zhao(2019). Why will Trump lose the trade war? *China economic journal*, Vol.12, No, 2, pp.137-159.
- 36) Tan, D. H. Y., & Chen, C. (2019). Modelling the economic impact of the Sino- US trade dispute: A global perspective. In Song, L., Zhou, Y., & Hurst, L. *The Chinese economic transformation: Views from young economists* (pp.215-236). Canberra: ANU Press. <https://www.jstor.org/stable/j.ctvp7d4j8.18>.
- 37) The White House. (2017). National security strategy of the United States of America. Retrieved from <https://www.whitehouse.gov/wp-content/uploads/2017/12/NSS-Final-12-18-2017-0905>.
- 38) Waltz, K. (1979). *Theory of International Politics*. New York: McGraw Hills
- 39) World Bank (2019). Global growth to weaken to 2.6% in 2019, substantial risks seen. Press release No: 2019/190/EFI, [HTTPS://www.worldbank.org/en/news/press-release](https://www.worldbank.org/en/news/press-release).
- 40) Yahuda, M (2007). China's Foreign Policy Comes of Age. *The International Spectator*. Vol. 42, No.3, pp.337-350.
- 41) Yang, Xinglong and Shuang Qu (2020). China-US trade friction under trade unilateralism and china,s legal responses. *Contemporary chinese political economy and strategic relations: an international journal*. Vol. 6, No.2, pp. 655-691.
- 42) Yu, M. (2019). Introduction to the special issue on understanding the current China-U.S. 'trade war'. *China Economic Journal*, Vol.12, No.2, pp.9-97. DOI:10.1080/17538963.2019.1616919.
- 43) Zhao, Quansheng (2005). America,s response to the rise of China and Sino-US relations. *Asian journal of political science*, Vol.13, No.2, pp.1-27.
- 44) Kim, M. (2019). A real driver of US-China trade conflict. The Sino-US competition for global hegemony and its complication for the future. *International Trade, Politics and Development*, Vol. 3, No.1, pp.30-40.
- 45) Liu, T., & Woo, W. T. (2018). Understanding the U.S.-China trade war. *China Economic Journal*, Vol.11, No.3, pp.1-22.
- 46) Siddiqui, K. (2018, December 3). US-China trade war: The reasons behind and its impact on the global economy. *The World Financial Review*. <https://worldfinancialreview.com/u-s-china->
- 47) Trade-war-the-reasons-behind-and-its-impact-on-the-global-economy.